

فرار به جلوی مدعیان اصلاحات با تغییر صورت مسئله

حوادث و آشوب‌های اخیر در برخی شهرهای کشور را از هر منظر که در نظر بگیریم با اعتراض منطقی و به حق مردم به وضع بد معیشتی فرق دارد و حتماً بین آنها مرزی معنادار وجود دارد، اما نمی‌توان انکار کرد که آن دست‌های مرموز و بیمار کوشیدند از بستر منطقی و طبیعی مردم گلایه‌مند و معترض استفاده کنند و الحق هم کردند!



حوادث و آشوب‌های اخیر در برخی شهرهای کشور را از هر منظر که در نظر بگیریم با اعتراض منطقی و به حق مردم به وضع بد معیشتی فرق دارد و حتماً بین آنها مرزی معنادار وجود دارد، اما نمی‌توان انکار کرد که آن دست‌های مرموز و بیمار کوشیدند از بستر منطقی و طبیعی مردم گلایه‌مند و معترض استفاده کنند و الحق هم کردند!

بارها گفته‌ایم که وقت تسویه‌حساب با دولت نیست و در روزهای آشوب فتنه‌گران، برخلاف زنجیره‌ای و ای‌زنجیره‌ای‌ها، هاپی که به دروغ دم از حق مردم (!) می‌زدند، در کنار دولت (به مثابه پیشانی نظام) ماندیم و در برابر جبهه ضدانقلاب و براندازها، ید واحد شدیم و دولت را تنها نگذاشتیم.

همان زمان، مصرانه حق مردم را داشتن زندگی بهتر و آرامشی شایسته یک ملت قهرمان دانستیم و در عین حال خواستار قاطعیت در برابر اراذل و اوباش بودیم. اما آیا اینکه ما در برابر دشمن بیرونی در کنار دولت بایستیم، حقیقتی را تغییر می‌دهد؟! آیا این همدلی، باید اسباب تضییع حق مردم یا جابه‌جایی شدن مقصر با قاضی و شاکی شود؟!

مشخص است که پاسخ منفی است، اما برخی که خود زمینه‌ساز فتنه و آشوبند، نجابت جریان اصیل حامی انقلاب را ندانستن تعبیر کرده و به نوعی قیاس به نفس می‌زنند!

موضوع وقتی خنده‌دار و تر می‌شود که برخی از شدت شتاب و عجله حرف‌های گذشته خود را فراموش کنند و حتی حرف‌های 72 ساعت قبل خود را هم از یاد ببرند و ژست حق‌خواهی و حق‌طلبی بگیرند و دم از «به رسمیت شناختن حق مردم» بزنند!

داستان مضحک و تائیربرانگیز اصلاح‌طلبان در روزهای اخیر، حکایت ترحم‌برانگیز همان کسانی است که نه حریت آن را دارند که شیرینی قدرت و دنیا را ترک کنند و نه جرات دارند صادقانه شیفتگی و اشتیاقشان به قدرت و پول را اعلام کنند! جماعت ترحم‌برانگیزی که شاید بهترین وصف برای آنها، وسط لحاف خوابیدن باشد! با این خیال خام که در هر حالی، بالاخره سهمی دارند و کسی نمی‌تواند دست آنها را بخواند!

آلزایمر سیاسی

اغلب فعالان اصلاح‌طلب که این روزها بیانیه می‌دهند، مصاحبه می‌کنند و هر روز شولایی تازه به تن می‌کنند و ادای منجی و راهبر و اندیشه‌ورز در می‌آورند، جماعتی هستند که در گذشته‌ای نه چندان دور، با آب و تاب مردم را ترغیب کردند که اعتمادشان را به پای دولتی بریزند که هیچ برنامه روشن و معقولی برای حل مشکلات اقتصادی و حتی توانی برای حفظ قدرت خرید مردم نداشت! آنچه می‌خوانید، نه حکایت هزار و یک شب است نه تاریخ جهانگشا و تاریخ تمدن! اینها نقبی کوتاه به زمانی نه چندان دور است. مثلاً به اردیبهشت امسال و حداکثر به سال 92 یعنی همان زمانی که اصلاح‌طلبان با رقیب‌هراسی، هر دروغی را مباح دانستند و هر فضیلت نداشتند را به دولت نسبت دادند تا مدتی بیشتر بر سر سفره مردم بمانند! همین چند هفته قبل بود که محمدرضا خاتمی در اوج ناراحتی و دلخوری مردم از سیاست‌های غلط اقتصادی دولت و در آستانه سرریز شدن کاسه صبر مردم بدون درک شرایط سخت معیشتی مردم، از سر سیری و کبر صراحتاً رای اصلاح‌طلبان را تضمین روحانی اعلام کرد! او حالا بیانیه می‌دهد و گریبان چاک می‌کند و دم از حق اعتراض مردم می‌زند! اعتراض به همان‌ها که خودشان تضمین کرده بودند؟! این نوع حمایت‌ها را فراوان می‌توانیم در کارنامه عریضه‌نویسان این روزها پیدا کنیم، کسانی که روزی با آدرس غلط دادن به مردم، آنها را به نقطه کنونی رساندند و امروز هم طلبکارانه در جایگاه دلسوز و داور و با ژست طرفداری از مردم سخن می‌گویند و هیچ از دروغ‌هایی که گفتند و مردم را به حال و روز کنونی انداختند سخنی نمی‌گویند!

البته بعضی از آنها بامزه‌ترینند! حافظه آنها به اندازه 72 ساعت هم کار نمی‌کند! مثلاً در بین 16 امضاکننده بیانیه، 3 نفر هستند که حداکثر سه روز قبل خواستار برخورد قاطع با معترضین شده بودند! آنها ناگهان سه روز بعد، ریل عوض کرده‌اند و از حق رسمی مردم (!) برای اعتراض می‌گویند، به همین راحتی! اعتراض حق مردم است...

ترجیح‌بند امروز همه آنها یک چیز است، همان رویه نفاق‌آلودی که خود را در ظاهر حامی مردم نشان می‌دهد و در پشت پرده مسبب همه تیره‌ورزی‌ها، روزی‌ها مردم است و البته در همان حال، شریک سفره و جیب مردم! فلان امضاکننده بیانیه، در هیئت‌مدیره فلان شرکت است و آن یکی امضاکننده

دانشگاهی و به ظاهر متشخص (!) مقام مشاورت فلان مقام دولت را دارد و همین‌طور تا آخر! این سر سفره‌نشینی‌ها خیلی هزینه دارد و همه آن هزینه‌ها البته از جیب مردم می‌آید؛ اما ژست سیاسی را باید حفظ کرد تا کسی نتواند باطن ذات آقایان و بانوان را کشف کند. مولانا در حق این جماعت گفته که «تا نشان سم اسبت گم کنند/ ترکمانا نعل را وارونه‌زن!»؛ اکنون آنها این نصیحت را به جان خریده‌اند و نعل وارونه می‌زنند! اعتراض را حق مردم می‌دانند، این حرف خوبی است و همه در آن متفق‌القولند اما اعتراض به چه و به که مهم است. آنها در همین گام دوم در گل می‌مانند و از پاسخ عاجز می‌شوند. شخصی فرضی را در نظر بگیرید که در ظاهر همین سخنان زیبا درباره حق مردم و لزوم شنیدن سخن مردم را به زبان می‌آورد، اما در جلسات، از این عصبانی می‌شود که چرا معترضین سرکوب نمی‌شوند فرض کنید کسی به او ماجرای «گازانبر» و «لوله‌آدوری» یادآوری کند و بگوید که قبلا رئیس‌جمهور محترم در مناظره‌ها گفته که روزگار آن به سر آمده. او عصبانی‌تر می‌شود و از میدان به در می‌رود...! این چنین شخصی (حالا اگر وجود داشته باشد البته) چه عنوانی دارد؟! یک سال قبل رئیس قوه قضائیه در واکنش به اظهارات عجیب رئیس‌جمهور مبنی بر سرکوب آزادی‌های رسانه‌ای توسط قوه قضائیه ناچار شد این خبر را بدهد که آقای رئیس‌جمهور، هر هفته خواستار بسته شدن برخی رسانه‌ها و روزنامه‌ها توسط دستگاه قضایی می‌شود ولی در پیش چشم مردم، دم از صیانت از آزادی مطبوعات می‌زند! اما به شکلی منافقانه، رقیب سیاسی عامل و باعث آن معرفی شود! درحالی‌که جریان انقلابی حرفش را درباره فضایی که اختیار آن در دست آمریکا باشد، بارها و بارها به روشنی بیان کرده و سیاسی‌بازی در حوزه امنیت و اخلاق جامعه، خیانت به مردم است. اما به که!

اما بالاخره مردم معترضی که به قول اصلاح‌طلبان حق اعتراض دارند، به که اعتراض دارند؟! اگر کسی حتی برای لحظه‌ای عینک سیاسی و جناحی را بردارد، خواهد دید که مردم واقعتاً از تنگی معیشت به تنگ آمده‌اند و اگر اعتراضی هم هست، به همین موضوع است. رئیس‌جمهور این را هم حتماً بهتر از دیگران می‌داند. شاید «به‌خاطر همین بود که در نخستین روزهای اغتشاشات، کوشید دامنه را وسیع‌تر کند و به جای پذیرش بی‌عملی‌های کابینه‌اش، در اظهارنظری شگفت‌انگیز گفت: مردم تنها به معیشت اعتراض ندارند، آنها به عدم شفافیت هم معترضند! یعنی به جای پاسخگویی و کم کردن دامنه اعتراضات (اعتراضات و مطالبات عادی مردم نه وحشیگری آشوب‌طلبان و اوباش) به آنها دامن هم می‌زنند! اکنون اصلاح‌طلبان هم به دنبال همین مدل هستند و می‌کوشند با به رسمیت شناختن حق مردم در اعتراض، ژست مردمی بودن بگیرند! در حالی که موضوع خیلی ساده‌تر از این حرف‌هاست! تصویب شد!

دیروز فوریت الزام شهردار تهران به ایجاد محل مناسبی برای اعتراضات مردمی تصویب شد! فکرش را بکنید، فردا باید زمینی، پارکی، محوطه‌ای به این کار اختصاص یابد، لابد پیمانکار می‌خواهد، لابد پول حسابی هم باید خرج شود تا «محل مناسب» شود و لابد و لابدهای دیگر! این همه هزینه‌ها از جیب مردم می‌رود و البته پیمانکارها هم نوعاً نورچشمی‌ها هستند! اما برای چه؟! برای شنیدن صدای اعتراض مردم! خب مگر شما نمی‌دانید مردم معترضند؟! مگر نمی‌دانید به چه اعتراض دارند؟! چرا همه چیز را به مسخره‌بازی می‌گذرانید؟! چرا به جای کارهای نمایشی، گرهی از کار آنها باز نمی‌کنید؟! چرا به جای ژست مردمی بودن، رسم مردمی بودن به جا نمی‌آورد و مشکلشان را حل نمی‌کنید؟! می‌دانید فرجام این روش چیست؟! یک پدر بیچاره و درمانده برای حقوق ده ماه عقب‌مانده‌اش به «هایدپارک ایرانی» برود و گلویش را پاره کند، چون در محیط قانونی است، اشکالی ندارد، اما در همان زمان، دولتمردان با اطمینان از تعبیه یک سوپاپ‌اطمینان، لطف می‌کنند و اجازه می‌دهند مردم همچنان داد بزنند! آن دانشجویها هم همین‌طور، آن مستاجر نگون‌بخت هم همچنین! این روش یعنی اجازه دارید خودتان را با داد زدن تخلیه کنید، اما از ما چیزی نخواهید! این امامزاده‌ای است که کور می‌کند، اما شفا نمی‌دهد! اما همه چراهای این بخش پاسخ دارد. اقدام اولی یعنی ساخت محلی برای اعتراض مردم، اگر برای مردم هیچ آبی نداشته باشد (که قطعاً ندارد) برای عده‌ای نان حسابی دارد! هم نان سیاسی و تبلیغاتی و هم نان مالی! اما راه دوم یعنی گشودن گره از کار مردم، سخت است، همت می‌خواهد، دست‌پاک می‌خواهد، شب‌بیداری و هم‌نشینی با محرومان می‌خواهد، چشیدن درد مردم می‌خواهد... نه! خیلی سخت است، همان اولی با مذاق اصلاح‌طلبان سازگارتر است! مرتضی بدو!

دوستی داشتم که کارگر صنف کفاش بود قبل از انقلاب. تعریف می‌کرد که فلان کس، رئیس بوده‌ای و صنف و سیل استالینی قشنگی هم داشت! نه خدایی می‌شناخت و نه اعتقادی به چیزی داشت، یک کمونیست تمام‌عیار! انقلاب که پیروز شد، چند ماهی غیبش زد. روزی برای

شرکت در اولین جلسه جامعه اسلامی اصناف، پله‌های مسجد امام را پایین می‌رفتم که شخصی با سرعت از کنارم گذشت و گفت: «مرتضی بدو!» خوب که نگاه کردم، دیدم همان دوستم است، هوشنگ سیبیل! اما سیبیل‌های استالینی تبدیل به ریش قشنگی شده، شبیه پاسدارهای باصفای آن روزها! گفتم تو کجا اینجا کجا؟! با قیافه حق به جانبی گفت: من هم برای جلسه آمده‌ام! گفتم تو؟! بله محکمی گفت و دستم را کشید به طرف شبستان مسجد! گفتم صبر کن، من هنوز وضو نگرفته‌ام! با دلخوری گفت: مهم نیست! دیر بررسی صف اول پر می‌شود! گفتم خوب بشود چه اهمیتی دارد؟! نگاه عاقل اندر سفیھی کرد و گفت: صف اول مهم است! دوربین فقط صف اول را نشان می‌دهد! پاسخ جالبی بود و خیلی چیزها را ثابت می‌کرد. نمی‌دانم چرا رفتار این روزهای اصلاح‌طلبان، آدم را یاد هوشنگ سیبیل می‌اندازد!